

سوسیالیسم و بحران اعتبار



ارنست مندل

نشر میلیتانت

militaant.com

آرشیو مارکسیست‌ها در اینترنت

تیترا فارسی: سوسیالیزم و بحران اعتبار

تیترا اصلی و مأخذ:

"Socialism and the future", International
Viewpoint, 1992, N° 233

مترجم: آدینه

Translated Into Persian By Adineh

انتشارات: آدینه، شماره ۸۰

چاپ اول: ۱۳۷۷

از نیمه‌های دهه ۷۵ به این‌سوی شاهد به‌هم‌خوردن تعادل نیروی اجتماعی و طبقاتی در مقیاس جهانی هستیم. دلیل اصلی این پدیده همانا آغاز یک موج بلند رکود اقتصادی است که با افزایش دائمی بیکاری همراه است. در کشورهای سرمایه‌داری صنعتی شمار بیکاران از ۱۰ به ۵۰ میلیون افزایش یافته است و در کشورهای جهان سوم تعداد بیکاران به ۵۰۰ میلیون نفر می‌رسد در بسیاری از کشورهای جهان سوم، بیش از نیمی از جمعیت فرصتی برای اشتغال ندارند.

روند افزایش وسیع بیکاری و هراس از بیکار شدن در میان دارندگان کار، به ضعیف شدن طبقه کارگر و تقویت تهاجم جهان سرمایه‌داری برای افزایش نرخ سود از طریق کاهش دستمزدها منجر شده و تفکر نئولیبرالی و محافظه‌کاری نیز به تنها بیان ایدئولوژیک این تهاجم اجتماعی و اقتصادی بدل شده است. در کشورهای سرمایه‌داری بزرگ بسیاری از رهبران احزاب مردمی که در گذشته مدعی سوسیالیسم بودند در برابر این تهاجم تسلیم شده و برنامه‌های صرفه‌جویی و دولت‌ها و کاهش در هزینه‌های تأمین اجتماعی را پذیرفته‌اند. این پدیده را می‌توان در

کشورهای مختلف از فرانسه گرفته تا اسپانیا، هلند، سوئد، ونزوئلا و پرو مشاهده کرد. ضعیف شدن طبقه کارگر، امکانات مردم را برای تهاجم علیه سلطه سرمایه به شدت محدود کرده است. تسلیم سوسیال دموکراسی در برابر تهاجم سرمایه را نتایج بحران‌های ایدئولوژیک و سیاسی در اروپای شرقی، شوروی سابق، چین و هند تشدید و تصویری تقریباً جهانی از بحران اعتبار سوسیالیسم در برابر دیدگان ما گشوده است.

از نظر بسیاری از مردم سیاره ما، دو تجربه اصلی تاریخی برای سازمان دادن جامعه بی طبقه یعنی تجربه استالینیستی (در شوروی و چین) و تجربه سوسیال دموکراتیک (در اروپای غربی) ناکام مانده‌اند.

مردم هنوز این ناکامی‌ها را به‌عنوان ناکامی در تحقق یک آرمان اجتماعی رادیکال تلقی می‌کنند اما این درک به معنای ارزیابی منفی از اهمیت تغییرات اجتماعی مثبت به نفع مردم نیست، کارنامه ۱۵۰ سال فعالیت جنبش کارگران و همه گرایش‌های آن برای تغییرات مشخص در زندگی اجتماعی به نفع کارگران مثبت است؛ اما این ارزیابی به معنای آن نیست که میلیون‌ها کارگر سراسر جهان به این باور رسیده‌اند که گویا هر مبارزه

مستقیم برای درخواست‌های صنفی، به مبارزه برای براندازی سرمایه‌داری و ایجاد جامعه بی طبقه منجر می‌شود.

درست به دلیل این که این باور وجود ندارد مبارزات جاری، پراکنده و گسسته و محروم از یک آرمان بزرگ عمومی است، ابتکار سیاسی در مرحله کنونی در دست بورژوازی و کارگزاران آن است. این را می‌توان از آن چه که در اروپای شرقی می‌گذرد به‌خوبی دریافت. در اروپای شرقی سقوط دیکتاتوری بروکراتیک تحت فشار مبارزات مردمی نه به یک حرکت سیاسی در جهت سوسیالیسم که به احیای سرمایه‌داری منتهی شد. این روند را در اتحاد شوروی سابق نیز می‌بینیم. مردم اروپای شرقی و شوروی سابق و اهالی کشورهای نظیر کامبوج، استالینیسیم و دیکتاتورهای پیامد آن را با مارکسیسم و سوسیالیسم یکی و همسان می‌پندارند. استالین فرمان قتل صدهزار انسان را صادر و میلیون‌ها کارگر و دهقان را سرکوب کرد. سیاست استالینی نتیجه مارکسیسم و سوسیالیسم و انقلاب نبود؛ اما مردم واقعیت را به‌گونه‌ای دیگر می‌نگرند و استالینیسیم را با

سوسیالیسم یکسان می‌پندارند و این وضعیت به شدت بر شرایط سیاسی و اجتماعی بین‌المللی سنگینی می‌کند.

بحران اعتبار سوسیالیسم، تناقض اساسی دنیائی است که در آن مردم در بسیاری از کشورها، در مقیاسی وسیع‌تر از گذشته مبارزه می‌کنند.

از سویی، امپریالیزم و بورژوازی قادر نیستند که مانند دهه ۳۰ و اوائل دهه ۴۰، جنبش کارگری را در شهرهای بزرگ اروپا و ژاپن و کشورهای دیگر سرکوب کنند و از سوی دیگر مردم هنوز آمادگی مبارزه برای یک راه‌حل جهانی ضد سرمایه‌داری را ندارند. به این دلیل، ما در یک دوره بحران فراگیر جهانی به سر می‌بریم که در آن هیچ یک از طبقات اصلی قادر به تضمین پیروزی تاریخی خود نیستند.

وظیفه اصلی ما احیای اعتبار سوسیالیسم در ذهن و دیدگاه میلیون‌ها انسان کارکن جهان است؛ و این تنها در صورتی ممکن است که نقطه عزیمت ما همان نیازهای فوری مردم باشد. هر مدل آلترناتیو اقتصاد سیاسی باید این نیازها و درخواست‌ها را در خود جای دهد. هدف‌های فوری را می‌توان در عبارتی مشخص و جامع عرضه کرد؛ گرسنگی را

ریشه‌کن کن! برهنه را بیوشان، برای همگان یک زندگی شرافتمندانه فراهم آور، زندگی کسانی را که به دلیل نبود مراقبت پزشکی جان می‌سپارند نجات بده، فرهنگ و سواد را در خدمت همگان قرار بده، آزادی‌های دمکراتیک را جهان‌گیر و خشونت سرکوبگرانه را در همه اشکال آن محو کن!

هیچ یک از این خواسته‌ها رؤیایی و یا خشک نیست گرچه مردم آمادگی مبارزه در راه یک انقلاب سوسیالیستی را ندارند، اما اگر این در خواست‌ها به طور مشخص مطرح شوند حاضرند در راه آزادی مبارزه کنند. مردم می‌توانند در شکل‌های متنوع مبارزه‌ای وسیع را دامن بزنند. از این‌روی، درخواست‌های ما باید تا حد ممکن مشخص باشند؛ چه نوع؟

اگر شرایط لازم برای رسیدن به این هدف‌ها را بررسی کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که برنامه ما مستلزم باز تقسیم رادیکال منابع موجود و تغییری رادیکال در نیروهای اجتماعی است. قانع خواهیم شد که مردم اگر با این ضرورت برخورد کنند. از مبارزه عقب نخواهند نشست. در این جا یکی از

مهم‌ترین و تاریخی‌ترین مسائل مطرح می‌شوند: توانایی رهبری وسیع‌ترین مبارزهٔ مردمی برای فوری‌ترین نیازهای بشری، بدون شرایط قبلی.

آیا این آلترناتیو می‌تواند بدون هدف کوتاه یا میان‌مدت کسب قدرت سیاسی تحقق یابد؟ به گمان من، من طرح موضوع به این‌گونه خطاست. واضح است که مسئله قدرت سیاسی را نمی‌توان دور زد؛ اما مبارزه برای قدرت سیاسی و نیز شکل آن را نباید از قبل تعیین کرد؛ و مهم‌تر از همه، فرمولاسیون اهداف مشخص و اشکال مشخص مبارزه برای نیازهای معین، نباید تابع هدف‌هایی شوند که در کوتاه‌مدت قابل تحقق‌اند. برعکس، اهداف و اشکال مبارزه باید بدون هرگونه پیش‌داوری سیاسی معین شوند. فرمولاسیون باید مثل همان جمله معروف ناپلئون بناپارت باشد که گفت: «درگیر می‌شویم و بعد خواهیم دید». این شیوه‌ای بود که جنبش کارگری بین‌المللی در یکی از درخشان‌ترین دوره‌های فعالیت مردمی خود، یعنی مبارزه برای حق رأی عمومی و برای هشت ساعت کار روزانه به کاربرد.

آیا امپریالیزم و یا دقیق‌تر امپریالیزم و سرمایه بزرگ می‌تواند راه تحقق این درخواست‌ها را در آمریکای لاتین سد کند؟ آیا امپریالیزم می‌تواند

بیشتر از صندوق بین‌المللی پول جریان تکنولوژی و سرمایه را به آمریکای لاتین قطع کند؟ برای این پرسش آماده‌ای وجود ندارد؛ اما در تحلیل نهایی، همه چیز به تعادل قوا بستگی دارد و تعادل قوا نیز ثابت نبوده و همواره در حال تغییر است. به‌علاوه، مبارزه برای درخواست‌های قابل تحقق و دقیق با اقدام مردمی نیز دقیقاً راهی برای تغییر تعادل قوا است. نباید فراموش کرد امپریالیزم خود دستخوش بحران رهبری عمیقی است. سرمایه‌داری آمریکا با تحکیم برتری نظامی خود، برتری مالی و تکنولوژیک خود را در برابر رقبای خود (ژاپن و آلمان) از دست داده است. دولت آمریکا توانایی کنترل اقدامات مردمی را در ایالات متحده ندارد.

در این شرایط برای مبارزه موفقیت‌آمیز در جهت قطع فوری پرداخت بدهی‌های خارجی کشورهای بدهکار، اشکال متنوعی وجود دارد. احتمال این که دولت‌های کشورهای آمریکای لاتین و جهان سوم به این اقدامات دست بزنند بسیار ناچیز است، اما اگر کشور/ی مثل برزیل به این اقدام دست زد، واکنش آمریکا را به‌سختی می‌توان پیش‌بینی کرد. آن‌ها ممکن

است برزیل را از نظر اقتصادی محاصره کنند. محاصره اقتصادی برزیل بسی مشکل تر از مثلاً محاصره اقتصادی کوبا و یا نیکاراگوئه است ... مبارزه برای سوسیالیسم از نظر مارکس تحمیل دگماتیک و فرقه‌ای پاره‌ای اهداف از قبل تعیین شده به جنبش واقعی مردمی نیست، بلکه تنها، بیان آگاهانه جنبشی است که از درون آن، عناصر جامعه‌ای نوین، از دل جامعه کهنه پای می‌گیرد.

شرکت‌های چندملیتی

اکنون شرکت‌های چندملیتی بر بخش بزرگی از بازار جهانی تسلط دارند و یک‌شکل کیفی برتر از تمرکز بین‌المللی سرمایه را به نمایش می‌گذارند؛ اما سرمایه‌داری بین‌الملل در این مورد از طبقه کارگر بسیار آماده‌تر و یک‌دست‌تر است.

در شرایط کنونی کارگران در برابر شرکت‌های چندملیتی می‌توانند دو پاسخ ارائه دهند: یا در مرزهای ملی و در دفاع از بازار داخلی در کنار بورژوازی و دولت خودی علیه «ژاپنی‌ها»، «آلمانی‌ها» و یا حتی

«مکزیک‌ها» بایستند و یا با همبستگی با کارگران همه کشورهای علیه همه استثمارگران ملی و بین‌المللی قیام کنند.

در حالت اول، روند مارپیچی نزولی کاهش دستمزد و کاهش تأمین اجتماعی در همه کشورهای اجتناب‌ناپذیر است. شرکت‌های چندملیتی همواره می‌توانند برای بهره‌گیری از کارگران ارزان‌تر، خط تولید خود را از کشوری به کشور دیگر منتقل کنند.

در حالت دوم، دستکم این امکان به وجود می‌آید که در کشورهای کمتر توسعه‌یافته، دستمزدها افزایش‌یافته و تأمین اجتماعی بهتری به وجود آمده و فاصله سطح زندگی با کشورهای بیشتر توسعه‌یافته، کمتر شود، این حالت اجباراً با توسعه اقتصادی و یا ایجاد شغل در کشورهای جهان سوم در تناقض نیست بلکه تنها بیانگر یک مدل دیگر توسعه است که بر مبنای صادرات دستمزد پائین‌تر قرار نداشته و رشد بازار ملی و مهیاکردن نیازهای بنیادی مردم را مدنظر دارد.

مبارزه برای این پاسخ انترناسیونالیستی به تهاجم شرکت‌های چندملیتی، مستلزم ابتکار عمل عمومی در اتحادیه‌ها و ابتکار مستقیم و رادیکال در

میان اعضای اتحادیه در کارخانه‌های یک شرکت چندملیتی و یا یک‌رشته صنعتی در سطح جهان است. این مبارزه هم اکنون در سطح کوچکی اما به طور واقعی شروع شده است.

موافقت‌نامه مبادله آزادی آمریکای شمالی (بین آمریکا، کانادا و مکزیک) تلاشی است برای تبدیل مکزیک به یک منطقه «اقتصادی آزاد» با دستمزدهای پائین. این موافقت‌نامه راه را برای پاسخ جهانی علیه طرحی که می‌توان آن را ابتکاری برای سرمایه‌داری آمریکا خواند گشوده است. جنبش‌های نوین اجتماعی بیانگر، درد عمیق گروه‌های بزرگ اجتماعی است که به حال خود در فقر رها شده‌اند. در آمریکای لاتین شرایط مسلط کنونی خطر غیرسیاسی شدن این اقشار و تبدیل آن‌ها به طعمه آسان گرایش‌های راست نئوفاشیستی و ضد آزادی‌های دموکراتیک را به وجود آورده است. هرگونه سیاست «صلح اجتماعی» و یا همراهی دروغین با بورژوازی حاکم این احساس را به وجود می‌آورد که هیچ آلترناتیو دیگری وجود ندارد و بنابراین خطر فرورفتن این اقشار به باتلاق راست را تشدید می‌کند. از این رو امری حیاتی است که راه‌های ائتلاف ساختاری با این

گروه‌های اجتماعی فرودست و بی سازمان جستجو شده و به آن‌ها در سازمان‌یابی، دفاع از خود دستیابی به غرور و امید کمک شود.

این اقدامات باید به شیوه‌ای غیر دگماتیک تحقق یابد، نباید گمان یا وانمود کنیم که همه پاسخ‌ها در اختیار ماست. ساختمان سوسیالیسم، آزمایشگاه عظیم آزمون‌های نوینی است که هنوز تعریف نشده‌اند. باید از تجربه‌های خود و مردم یاد بگیریم. برای گفت‌وگو و بحث با کلیه طیف‌های چپ مدافع اصول گوش شنوا داشته باشیم.

باید بدانیم که در دنیای امروز، آن چه که می‌تواند از دست برود بسی ارزشمند است. مسئله همانا نجات بشریت است. گرسنگی، بیماری، فقر، تباهی محیط‌زیست، واقعیت‌های بنیادی بی‌نظمی کهن و نوین جهان سرمایه‌داری است. در جهان سوم، سالانه ۱۶ میلیون کودک از گرسنگی یا در اثر بیماری جان می‌بازند. این رقم معادل یک‌چهارم تلفات جنگ جهانی دوم با احتساب بمباران هیروشیما و اردوگاه آشویتس است. در واقع هر چهار سال، یک جنگ جهانی بر علیه کودکان شروع می‌شود. این واقعیت سرمایه‌داری معاصر است.

در شمال برزیل، فقدان ویتامین در غذای فقرا، نسل جدیدی از انسان‌های کوتوله را به وجود آورده است که ۳۰ سانتی‌متر از دیگر هم‌وطنان خود کوتاه‌ترند. میلیون‌ها انسان که حکومت آن‌ها را «موش‌های انسانی» می‌خواند و نتایج ضدبشری این وضعیت را تحمل می‌کنند.

با احیا مجدد سرمایه‌داری در اروپا شرقی و اتحاد شوروی سابق، همه چیزهایی که از نظر اجتماعی پست و یادآور بربریت بود احیا می‌شوند. خصوصی کردن بنگاه‌های بزرگ ممکن است به ایجاد ۳۵ تا ۴۰ میلیون بیکار، کاهش درآمدها به میزان ۴۰ درصد منجر شد. سوسیالیسم تنها هنگامی می‌تواند اعتبار خود را به دست آورد که خود را برای مبارزه بر علیه این خطرات آماده و این اقدام، مستلزم سه شرط اساسی است:

نخست باید حمایت خود را برای مبارزه اجتماعی مردم به هدف سیاسی معینی معطوف ساخته و همواره و به طور نامشروط با مردم در همهٔ مبارزات آن‌ها شرکت کنیم. تبلیغات در میان مردم برای آن مدلی از سوسیالیسم باشد که تجربه و اشکال جدید آگاهی در دهه‌های اخیر را مدنظر دارد. ما باید مدافع آن مدلی از سوسیالیسم باشیم که در همه

زمینه‌ها رهایی‌بخش است. این سوسیالیسم باید خودگردان، فمینیست، طرفدار حفظ محیط‌زیست، رادیکال، صلح‌طلب، متکی بر سیستم چندحزبی و به نحو کیفی و عمیقی دموکراتیک و انترناسیونالیست باشد؛ اما مهم‌تر از همه، باید رهائی تولیدکنندگان مستقیم را مدنظر داشته باشد که بدون ناپدیدشدن تدریجی تقسیم اجتماعی کار بین تولیدکنندگان و اداره‌کنندگان ناممکن است.

تولیدکنندگان باید قدرت واقعی تصمیم‌گیری را در مورد آن چه که خود تولید می‌کنند داشته و بهترین قسمت آن را خود دریافت کنند. این قدرت باید به‌صورت کاملاً دموکراتیک اعمال شود و آمال واقعی مردم را بیان کند. این امر بدون آزادی احزاب و امکان انتخاب بین اشکال مختلف برنامه اقتصادی مرکزی ناممکن است و باید با کاهش رادیکال کار روزانه و هفتگی همراه باشد.

همه ما کم‌وبیش در مورد افزایش فساد و تبهکاری در جامعه سرمایه‌داری و در جوامع مابعد سرمایه‌داری اروپای شرقی و شوروی توافق نظر داریم.

امید برای اخلاقی شدن جامعه و دولت بدون کاهش رادیکال اهمیت پول و اقتصاد بازار خیال پردازانه است.

یک تصویر منسجم از سوسیالیسم نمی‌تواند بدون مخالفت با خودخواهی و سودهای فردی از خود دفاع کند. اولویت باید با همبستگی و همکاری باشد و این مستلزم کاهش تعیین‌کننده اهمیت پول در جامعه است. شرط سوم عبارت است از طرد کامل رویکردهای از بالا و پائین و روش‌های پدرسالارانه و جایگزین‌اند احزاب کمونیست و سوسیالیست. رهائی کارگران و مردم به دست خود آن‌ها ممکن شود. این رهائی را نه دولت، کشورها، احزاب و یا رهبران خطاناپذیر بلکه خود مردم به دست می‌آورند. تلاش برای خوشبخت کردن مردم به‌رغم خواست آن‌ها، غیراخلاقی و غیرعملی است این یکی از مهم‌ترین درس‌هایی است که از سقوط دیکتاتورهای بروکراتیک در اروپای شرقی و شوروی سابق باید آموخت. پراتیک ما باید با اصول‌گرایی ما در انطباق کامل قرار داشته باشد. ما اجازه نداریم که هیچ پراتیک سرکوبگرانه و از خودبیگانه‌سازانه‌ای را توجیه کنیم. ما می‌بایست در عمل به آن چه الزام صرف‌نظر نکردنی است توجه داشته

باشیم: مبارزه بر علیه همه شرایطی که در آنها انسان‌ها تحقیر و از خودبیگانه می‌شوند. اگر پراتیک ما با این الزام انطباق داشت، سوسیالیسم دوباره به یک نیروی سیاسی عظیمی تبدیل می‌شود که شکست‌ناپذیر خواهد بود.

بخشی است از سخنرانی «ارنست مندل» در اجلاس «فوروم سان پالو» ماناگو می‌باشد که در شماره ۲۳۴ نشریه «اینترنشنال ویوپوینت» (۱۴ سپتامبر ۱۹۹۲) درج گردیده است. این مقاله نخستین بار در آدینه شماره ۸۰ به چاپ رسیده است.